اعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمن الرّحيم‌

الحمد لله ربّ العالَمين‌

والصّلوة و السّلام على سيّدنا و نَبيّنا و حَبيب قُلوبنا و طَبيب نُفوسنا

ابى‌القاسم محمّد و على آل‌بيته الطّيّبين الطّاهرين‌

واللَعنة على أعدائهم اجمعين‌

 در حدیث شریف عنوان امام صادق علیه‌السّلام به عنوان می‌فرمایند: وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِیمَا أَمَرَهُ تَعَالَی بِهِ وَ ینَهَاهُ عَنْهُ. یك مؤمن تمام اشتغال او را یعنی آن اموری را كه انجام می‌دهد و بطور كلّی تمام افعالی را كه در طول شب و روز با آن افعال سر و كار دارد باید در مسیر اطاعت از الهی از اوامر الهی و نواهی الهی باشد از سر خود چیزی را كم و یا زیاد نكند عرض شد. دیدگاههای متفاوتی نسبت به این فقره وجود دارد از نظره اولی و دیدگاه اوّل صحبت راجع به تأثیر و تأثّر، تأثیر و تأثّر نفس است بر روی كارها و اذكارهائی كه انسان انجام می‌دهد یك ارتباط مستقیمی بین كارهای ما و بین شكل‌پذیری نفس ما وجود دارد كه ما نمی‌توانیم خود را از این شكل‌پذیری رها كنیم. هر شخصی هر عملی را كه انجام بدهد و یا اینكه انجام ندهد نفس او به یك شكل و به یك چهره‌ای در خواهد آمد و اینطور نیست كه انسان به یك مرتبه و یك مرحله متوقّف باشد و افرادی كه اهل فنّ هستند می‌توانند افراد را و خصوصیات افراد را و آن كیفیت نفس افراد را با توّجه به آن شكلی كه به خود گرفته تشخیص بدهند و شخصیت آنها را ارزیابی كنند و این مسئله حتی در چهره ظاهری افراد هم مشخّص است كاملًا این مسئله ملموس است برای افرادی كه اینها چشمان برزخی‌شان و ملكوتی‌شان باز شده و می‌توانند با توجّه به ملاكهائی كه در دست دارند به خصوصیات روحی افراد پی ببرند و این تأثیر افعال و تخیلّات و افكار بر روی نفس یك مسئله‌ای است كه اساس حركت انسان را در این دنیا تعیین می‌كند. یعنی اگر كسی می‌خواهد در این دنیا قدمی بردارد نمی‌تواند خود را از قید و بند كارهائی را كه انجام می‌دهد رها كند این امكان ندارد. در واقع حركت در این دنیا با سكون و عدم تعلّق به افعال و كردار و تخیلات این مسئله جمع بین متناقضین است امكان ندارد. یك روز اگر شخصی در مراقبه خود كوتاهی كند همان روز اثر خودش را خواهد دید یا خودش وجدان خواهد كرد یا این اثر موجود است دیگران خواهند دید در هر صورت اینطور نیست كه مطلب مخفی باشد.

 بنابراین صحبت ما در جلسات گذشته بر روی این فقره بر كیفیت تأثیر و تأثّرات خود افعال بود و خود نیات و خود افكار بر نفس انسان و عرض شد در نظام آفرینش یك ارتباط وسیع و تنگاتنگ بین كارهائی را كه ما انجام می‌دهیم و بین تأثیرات آن كارها بر نفس ما وجود دارد این مسئله، یك مسئله تكوینی است. مسئله تشریعی نیست، مسئله قراردادی نیست، یك مسئله تكوینی است. كسی كه آب بخورد سیراب می‌شود این یك مسئله قراردادی نیست كسی كه این داروی خاصّ را بخورد شفا نسبت به این مرض پیدا می‌كند این قراردادی نیست این یك مسئله تكوینی است كسی كه سمّ بخورد از بین می‌رود این مسائل را می‌گویند مسائل تكوینی و ارتباط بین افعال و بین نفس تكویناً. خدای متعال این نفس بشر را بر اساس یك كیفیت و یك شاكله‌ای خلق كرده یك خصوصیاتی دارد یك استعدادهائی دارد یك امكاناتی دارد و یك تهیأهائی را خداوند به او عنایت كرده چطور این كه در جلسات گذشته نسبت به این مسائل عرض شد و عرض شد حقیقت نفس آدمی كه از آن مقام تجرّد نزول پیدا می‌كند واجد جمیع صفات جلالیه و جمالیه پروردگار است به نحو اجمال اگر ما بخواهیم تعبیر دیگری از این مسئله بیاوریم بهتر از این تعبیر نمی‌شود كه بگوئیم خدایی كه در قالب یك جسم در این زمین حضور پیدا كرده یعنی هر كدام از افراد این جمع كه در اینجا حضور دارند خدایی هستند به این شكل و به این محدودیت كه در اینجا در روی زمین وجود پیدا كردند به نحو اجمال البّته نه به نحو تفصیل به نحو تفصیلش خود همان ذات پروردگار است. به نحو تفصیل همان مقام اطلاقی پروردگار است و مقام لانهایتی او در هر مرتبه از مراتب فعل و مرتبه اسم و مرتبه وصف و مرتبه ذات، صفت. یعنی خداوند متعال همانطوری كه دارای اسماء كلیه اطلاقیه و لا نهائیه هست علم پروردگار نهایت ندارد قدرت پروردگار نهایت ندارد اراده و مشیت پروردگار نهایت ندارد قید ندارد وَ قالَتِ الْیهُودُ یدُ الل هِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ ایدیهِمْ بَلْ یداهُ مَبْسُوطَتانِ (سوره مائده آیه ٦٤) یهود می‌گوید خدا كاری نمی‌تواند انجام دهد همین وضعیتی كه هست همین وضعیت را نمی‌تواند تغییر بدهد كیفیت افراد را نمی‌تواند تغییر بدهد خصوصیت را نمی‌تواند تغییر بدهد خداوند می‌گوید اینها نمی‌توانند بَل یداه مبسوطتان مبسوطتان اطلاقی یعنی در هیچ مرتبه‌ای قید ندارد هر چه كه بخواهد همان خواهد شد بدون هیچگونه كم و زیاد و بدون هیچگونه درنگ و تأمّل. اینها اسامی كلیه و صفات كلیه پروردگار هستند بشر كه از آن مرتبه ذات پروردگار نشأت اوست واجد همین صفات كلیه و اسماء كلیه پروردگار است منتها به نحو محدود و در مقام اجمال به نحو محدودش عبارت است از آن سعه‌ای كه خدای متعال به هر كسی می‌دهد افراد دارای سعه‌های متفاوتی هستند دارای ظروف متفاوتی هستند هر شخصی‌

 یك ظرفی دارد یك سعه‌ای دارد یك مقدار تحمّل دارد یك مقدار گنجایش دارد این یك مطلبی است كه خود ما هم متوّجه می‌شویم در ارتباطات هم متوّجه می‌شویم می‌گوئید فلانی سعه كم است یك حرف می‌زنی فوری از كوره در می‌رود نگفتید فلانی سعه‌اش زیاد است هر چه به او بگوئی تحمّل می‌كند همین، همین نحوه‌ای كه ما خودمان فلانی یك ساعت مطالعه كند خسته می‌شود كتاب را می‌گذارد كنار، فلانی ده ساعت مطالعه كند باز اشتیاق دارد این سعه و ظرفیتی كه در بین خود ما هم متعارف است اینها همه نشأت گرفته از یك واقعیت باطنی است كه خدای متعال هر كسی را به یك كیفیت و این دست كسی هم نیست دست هیچ كس نیست این مسئله از مسائل اختیاری نیست خارج از اختیار است خدای متعال هركسی را در یك محدوده و ظرفیت خاص به خود قرار داده است امّا از همه چیز در او قرار داده این نكته است یعنی همان كسی كه سعه یك لیوان را دارد همان را دارد كه آن شخصی كه سعه یك كاسه را دارد آن شخصی كه سعه یك فرض كنید كه یك ظرف بزرگتر را دارد این را می‌گویند مقام، مقام سعه و محدودیت وجودی مطلب دوم كه در اینجا هست و ما به نحو اجمال از این قضیه می‌گذریم تا اینكه انشاءالل ه اگرخداوند بخواهد معنای این فقره را دیگر در این هفته تمام كنیم تا به فقرات دیگر برسیم. مطلب دیگر عبارت است از جامعیت انسان در صفات و اسمائی كه خدای متعال در وجود خود قرار داده خدای متعال عالم است انسان را هم عالم خلق كرده، خدای متعال قادر است انسان را هم قادر خلق كرده، خدای متعال رئوف است انسان را هم رئوف خلق كرده خدای متعال قهار است انسان را هم قهار خلق كرده است و هلم جرا آن صفات و اسماء كلّیه پروردگار كه در مقام ذات است علم به مراتب خودش، قدرت به مراتب خودش، رزق به مراتب خودش، نه در آن محدوده‌ای كه فعلًا ما تصور می‌كنیم از علم و قدرت و رزق و رأفت و قهاریت و اینها خدای متعال هم انسان را به همین وزان و به همین كیفیت خلق كرده است منتها به تناسب با آن ظرفیتی كه به او داده است ظرفیت تحمّل این اسما و صفات را هم به او داده است یعنی هر شخصی ولو اینكه بعداً به مقام كمال برسد اینطور نیست كه كمال او و بقائی كه پیدا می‌كند با بقا و كمالی كه فرد دیگری پیدا می‌كند یكسان خواهد بود نخیر اینطور نیست. اولیا خدا در این قضیه دارای مراتب مختلفی هستند و ما كیفیت ظرفیت آنها را در ارتباط با كارهائی كه در این دنیا در عالم كثرت انجام می‌دهند می‌توانیم ارزیابی كنیم و اختلاف آنها را بسنجیم كدام یك از اینها ظرفیت و سعه بیشتری دارند، كدام كمتر دارند این یك مسئله‌ای است كه نیاز به یك تخصص دارد و نحوه بینش و بدست آوردن ملاكات و معیارهائی كه خدای متعال برای انسان آن معیارها را روشن خواهد كرد حتی ائمه علیهم السّلام در مقام كثرت و در مقام بقا با یكدیگر تفاوت دارند اینطور نیست كه یكسان باشند سعه و ظرفیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نسبت به بقیه ائمه بیشتر است امام‌

 حسن علیه‌السّلام به یك نحواست، سیدّالشّهدا علیه‌السّلام به یك نحواست، حضرت سجّاد به یك نحواست، امام رضا و هر كدام از ائمه، هر كدام از ائمه دارای یك نحوه خاصّ از وجودی هستند در عین اینكه آنها از نقطه نظر بكارگیری و استفاده از ابزارهای مؤثره در عالم كثرت همه آنها به آن مقداری كه اراده كنند می‌توانند اعمال كنند هر كدام از اینها امّا ظرفیت وجودی ائمه علیهم السّلام در عین اینكه طبق روایات هم در این زمینه آمده همه آنها از یك جا نشأت گرفتند و از یك نور واحد هستند سعه وجودی هر كدام از اینها تفاوت دارد همانطوری كه از نقطه نظر اخلاق ظاهری هم تفاوت دارند اینطور نبوده همه ائمه یك اخلاق داشته باشند همه یك نحوه باشند بعضی از ائمه علیه‌السّلام اصلًا شوخی نمی‌كردند یا مثلا ارتباطشان با افراد ارتباط خاصّ و به یك كیفیت خاصّی بوده آنطوری كه در روایات هست بعضی از ائمه علیهم السّلام اصلًا زیادی شوخی می‌كردند اهل شوخی بودند اتفاقاً از جمله افرادی كه خیلی شوخی می‌كردند خود امیرالمؤمنین بودند خیلی، بطوری كه افراد حضرت را مانند خودشان اصلًا می‌دیدند به این نحو یعنی هم از نقطه نظر مقام جبروتیت و كبریایت و قهاریت تكان نمی‌توانستند بخورند هر كه جلوی حضرت بود و هم از نقطه نظر انس و محبت و اینها كان كاحد منّی اصلًا خیلی، خیلی رسول خدا هم دیده شده شوخی می‌كردند و كم هم نمی‌كردند منتها نه مثل امیرالمؤمنین اینها. از آن طرف این كم دیده شده رسول خدا عصبانی بشوند و ناراحتی‌شان به آن حدّ اعلا برسد ولی راجع به امیرالمؤمنین این قضیه اتفاقاً زیاد هم دیده می‌شد اینها اخلاقی بوده كه هر كدام از اینها داشتند حضرت سجّاد نه اهل این حرفها نبودند در یك عالم دیگر، در یك نحوه دیگری بودند، امام صادق به یك كیفیت دیگری بودند، امام عسگری علیه‌السّلام هر كدام از دیگری اینها دارای یك نوع بروز و ظهور پروردگار بودند در این مقام كثرت و در عالم نفس و در عالم دنیا با توجّه به اینكه تمام آنها آن ابزار لازم برای تربیت در عالم وجود را همه در اختیار داشتند كل یومٍ هو فی شأن این مسئله مسئله جمع صفات كمالیه پروردگار است در وجود انسان حالا آیا این صفات پروردگار و صفات كمالیه آیا به مرتبه بروز و به مرتبه فعلیت رسیده یا نه این احتیاج به عمل و كار و مراقبه و تربیت دارد تا انسان این نفس را در مقام تربیت همانطور كه گفته شده و دستور داده شده در نیاورد این صفات به همان كیفیت خودش در نفس انسان باقی می‌ماند و یك پرده‌ای روی آنها را گرفته نمی‌گذارد كه اینها به مرتبه فعلیت برسند شصت سال كه سهل است اگر شش هزار سال هم انسان عمر كند به اندازه یك قدم نمی‌تواند بردارد. بله! ممكن است فرد خوبی باشد اهل نماز باشد اهل روزه باشد اهل انفاق باشد و در یك محدوده ولی در همان مرتبه و محدودیت‌

 این مسئله در آنجا قرار می‌گیرد اضافه بر آن مقدار دیگر شخص رشد ندارد لذا در قرآن كریم افراد به طبقات مختلفی تقسیم شدند افراد اصحاب شِمال داریم، افراد ضالین داریم، كفار داریم، مُخَلّد داریم، افرادی كه وضعیت آنها در آن دنیا بسیار وضعیت ناگواری است رحمت پروردگار نسبت به آنها بسیار بعید است و آنها افرادی هستند كه در مراتب نفس آمدند و در آن ادنی مراتب خودشان را محبوس كردند و نگذاشتند كه در مقام اطاعت و مقام فعلیت و در مقام اطاعت بر بیایند نگذاشتند اینطور بشود واقعاً عجیب است وقتی كه انسان در احوال این اهل تسنن وقتی كه مطالعه می‌كند و تفكّر می‌كند با خود فكر می‌كند آخر این بشر چطور می‌شود به یك مرتبه‌ای برسد نماز را می‌خواند همین نماز را می‌خواند با قرائت هم می‌خواند با صوت بسیار قشنگ و دلنشین هم می‌خواند تجوید را هم خیلی رعایت می‌كند در همه اوقات خمسه و در اوقات خودش رعایت می‌كند بسیار هم بر این مسئله اهتمام دارد درست، امّا وقتی كه مسئله به حقّ و به اعتراف به حقّ می‌رسد چنان در مقابل این قضیه می‌ایستد و درها را به روی خود می‌بندد كه ابداً روزنه‌ای برای ورود نور به دریچه قلب خود باقی نمی‌گذارد این چه جور می‌شود انسان كه فرض كنید اینطور بشود؟ این اهل تسننی كه فرض كنید انسان می‌بینید موقع ظهر تمام دكانها را می‌بندند می‌روند برای نماز بعد دوباره بر می‌گردند دوباره دوساعت بعد دوباره می‌روند دوباره برمی‌گردند دوباره موقع غروب می‌روند دوباره بر می‌گردند موقع عشا می‌روند موقع نصف شب می‌آیند صبح می‌آیند این شوخی نیست خوب چه قدر آدم هی برود، بیاید؟ این چه انگیزه‌ای الان در این وجود دارد؟ و می‌آید و شروع می‌كند و به نماز خواندن امّا همین كه انسان با او صحبت می‌كند و می‌خواهد یك مطلبی را بگوید كه آن مطلب با عقیده او مخالف است و از روی دلیل هم می‌خواهد بگوید از روی برهان هم می‌خواهد بگوید مطالبی كه در خود آنها وجود دارد چنان در مقابل انسان می‌ایستند و قبول نمی‌كنند و آماده گوش كردن نیستند می‌گوییم آقا پس آن نمازت چیست این كارت چیست؟ درست، اینجا معلوم می‌شودكه اینها همه بی‌خود است و همه كشك است آنچه كه موجب عبور انسان است آن مقام انقیاد و مقام اطاعت است مقام انقیاد و مقام قبول است یك وقت من با یكی از همین افراد در وقتی كه مشرّف شده بودیم با شخصی بود جز معلّمین آنها بود راجع به این قضیه صحبت كردیم رسیدم به اینجا به اینجا رسیدیم گفتم شما هزار و چهارصد سال است دارید این كار را انجام می‌دهید الان یك كاری شما بیایید بكنید شما الان این هزارو چهارصد سال را كنار بگذارید بیایید در زمان پیغمبر ببینید پیغمبر چه می‌كرد این هزار و چهارصد سال را بگذارید كنار مگر شما نمی‌گویید ما دنبال پیغمبر هستیم مگر در نمازتان اشهد انّ محمّد رسول الل ه مگر نمی‌گویید همانطوری كه شیعه هم می‌گفت دیگر خوب اینكه شما شهادت به رسالت می‌دهید فقط به زبان شهادت می‌دهید یا واقعاً هم دلتان بر

 این مسئله شهادت می‌دهد؟ نمی‌تواند بگوید این هزار و چهارصد سال را شما بگذارید كنار ما هم می‌گذاریم كنار هم شما بگذارید كنار هم ما فرض می‌كنیم كه آقا ما اصلًا ائمّه نداشتیم خیال شما راحت شد اصلًا ما دوازده امام نداریم بسیار خوب دیگر بیش از این دیگر شما از ما چه می‌خواهید؟ خلیفه هم همان خلیفه سه تایی كه خودتان قبول دارید امیرالمؤمنین را اصلًا ما جز خلفا نمی‌آوریم این را كه حالا شما هم می‌آورید حالا ما او را هم نمی‌آوریم این امتیاز را هم بدهیم به شما ما می‌رویم زمان پیغمبر ولی بشرطی كه درست بیایید برویم زمان پیغمبر ببینیم پیغمبر چه نمازی می‌خواند هم شما هم ما آن نماز را بخوانیم می‌گفتند نه چرا نه؟ خوب این چه حسابی است چرا نه؟ چرا شما نباید دست از فرض بكنید كه بعضی از فقراتی كه در اذان گفته نمی‌شود چرا نباید دست بردارید؟ چرا نباید شما دست از آن تحریفی كه در اذان شده برندارید؟ چرا؟ آیا پیغمبر و بجای حی علی خیرالعمل الصّلاه خیر من النوم می‌گفت نمی‌توانند بگویند كه نه می‌گفت خوب چرا شما نمی‌گویید؟ چرا آن را كه خودتان به او معتقد هستید نمی‌گویید؟ می‌بینیم می‌گویند نه ما همین كیفیت را ادامه می‌دهیم آنوقت عجیب است این همان است كه مرحوم آقا می‌فرمودند بعضی از اینها را فقط شمشیر دو دم امام زمان می‌تواند راستشان كند این همین است یعنی چنان عناد و چنان مقابله گیری و تقابل با حق در اینها فرو رفته كه دیگر هیچ روزنه‌ای اینها برای خودشان دیگر باقی نگذاشتند آخر شما تصور بكنید یك شخص هر روز از صبح بلند شود هی به خودش این تلقین را بكند كه این كار را انجام بدهد بر خلاف فردا همین طور پس فردا این یك سال بعد این چه پدر نفس دیگر در می‌آید این چه بر سرش می‌خواهد چیزی دیگر برایش نمی‌ماند وقتی كه یك شخص بخواهد در مقابل حق بایستد خوب امروز راجع به این قضیه ما می‌ایستیم فردا قضیه دوّمی پیش آمد می‌ایستیم پس فردا قضیه سوم هی می‌ایستیم می‌ایستیم می‌ایستیم این نفس دیگر كم‌كم كم‌كم كم‌كم كم‌كم بسته می‌شود مانند سنگ دیگر هیچ عاملی نمی‌تواند در او نفوذ كند تا یك حرفی بزنیم اینها رافضه هستند خوب رافضه هستیم كه هستیم خوب بیا جواب حرف را بده اصلًا هستیم فرض كنید كه ما رافضه نیستیم یك مسیحی هستیم یك مسیحی می‌خواهد از شما این سؤال بكند فرض كنید ما یك یهودی هستیم یك یهودی بیاید بپرسد آقا شما چرا در نماز این اعمال را انجام می‌دهید در حالتی كه می‌دانید رسول خدا این اعمال را انجام نمی‌داد چه جوابی دارید می‌دهید؟ به آنها هم می‌گویند شما رافضی هستید به آنها می‌گویند شما از رافضی یاد گرفتید یعنی وقتی قرار بر این است كه انسان در مقابل حق بایستد روزنه را باقی نمی‌گذارد درست، اینجاست كه نفس آن استعدادهای خود را از دست می‌دهد. لذا انسان‌

 وقتی كه به اینها نگاه می‌كند می‌گوید می‌بیند مثل سنگ می‌مانند می‌آید روایت از پیغمبر نقل می‌كند روایت هم زیاد بلد است نقل می‌كند امّا عین سنگ است آن را كه بخواهد می‌گوید آن را كه نخواهد نمی‌گوید نصفی را نقل می‌كند نصفی را نقل نمی‌كند و پناه بر خدا واقعاً پناه بر خدا. در این سفر اخیری كه خداوند توفیق به ما داد كه مشرف شدیم البته در مدینه كه من بودم این قضیه خیلی ذهن من را به خود گرفته بود كه چطور همین در همین شهر در همین مدینه همه ائمه ما در همین جا حضور داشتند جلوی چشم ما همینجا، همین جایی كه الان در اینجا نماز می‌خوانیم همین جایی كه در اینجا داریم قرآن می‌خوانیم همین جایی كه در همین جا دیگر غیر از امام زمان علیه‌السّلام كه خوب در زمان طفولیت‌شان خوب نبودند و اینها گر چه در روایات داریم مسكن حضرت در مدینه است و حضرت تمطنشان و سكونتشان در آنجاست ولی خوب در زمان طفولیتشان در مدینه را خوب درك نكردند همه ائمه علیهم السّلام همه در مدینه بودند امام رضا فقط یك دو، سه سالی در مرو آمدند و حتی به دوسال هم كشیده نشد مسئله و تمام ایامشان در مدینه بودند موسی‌بن جعفر همینطور و همه ائمه اینها در مدینه بودند و همه با این جریانات بودند همه با این اوضاع بودند امیرالمؤمنین همین دیروز آوردند در همین جا برای بیعت كردن آوردن برای بیعت كردن ببینید اینها همانها هستند می‌گویند باید بیعت كنید امیرالمؤمنین می‌گوید برای چه بیعت كنیم؟ در همین ستون همین ستونی كه الان در چند متری ما قرار دارد دیگر افرادی كه رفتند به آنجا خوب این مسئله را كاملًا می‌توانند درك بكنند همین ستونی كه الان در چند متری ما حضرت را در همین جا نشانده بودند و آن دوّمی هم شمشیر را گرفته بود بالای سر حضرت كه باید با این بیعت كنید آخر برای چه بیعت كنم؟ این مرجع تقلید من است رساله دارد این كه دست چپ و راست خودش هم نمی‌شناسد، این استاد من است، این پیغمبر است، این از پیغمبر نامه دارد، نوشته دارد كه بعد از من آخر روی چه حسابی آخر من روی چه حسابی باید با این بیعت كنم؟ می‌گویند ما حساب سرمان نمی‌شود حساب نمی‌فهمیم باید بیعت كنی. آنوقت امیرالمؤمنین اینجا چه به آنها بگوید یعنی از چه ابزاری استفاده كند ابزار دیگر دست ندارد وقتی كه انسان با یك شخص صحبت می‌كند از آن مسائل و ابزاری كه بین دو طرفین مابه الاشتراك است استفاده می‌كند اوّل می‌نشیند می‌گوید آقا شما چه مطلبی را قبول دارید؟ شما یك مسائلی را قبول داشته باشید كه ما قبول داشته باشیم روی آن مسائل ما با هم بحث می‌كنیم فرض كنید كه ما فلان كس را قبول داریم بسیار خوب ما بحث می‌كنیم اگر در یك مسئله ما اختلاف داشتیم به فلان كس كه مراجعه می‌كنیم هر چه او گفت ما می‌پذیریم خوب این یكی از ابزارهای مشترك ما به عرف مراجعه می‌كنیم ببینیم عرف فرض كنید كه در این قضیه چه می‌گوید وقتی كه در این قضیه پس برخورد كردیم نظر عرف را می‌سنجیم ما به اینها این موارد متعددی كه خوب ما به‌

 الاشتراك اینها هست انسان اینها را می‌آید بررسی می‌كند امّا اگر یك شخص گفت آقا من با شما بحث می‌كنم هیچ چیز را هم قبول ندارم حالا شما چه جوری می‌خواهید با او بحث كنید؟ می‌گوئید خداحافظ شما دیگر خوب دیگر معطل نمی‌شوید من نه عقل را قبول دارم، نه عرف را قبول دارم، نه پیغمبر را قبول دارم می‌گویید پس چه؟ خودت را هم پس قبول نداری دیگر پس تو چه چیز می‌خواهی بحث كنی؟ روی چه معیاری شما می‌خواهی صحبت كنی؟ هیچی همان حرفی كه خودم می‌زنم. اینجا دیگر نباید انسان خودش را معطل بكند بگوید خداحافظ شما، شما را به خیر و ما را به سلامت. امیرالمؤمنین در یك همچنین شرائطی گیر كرده می‌گوید آخر برای چه من باید بیایم با این بیعت كنم؟ در غدیر خم پیغمبر او را منصوب به خلافت كرد؟ آیا از پیغمبر نوشته‌ای دارد برای این كه؟ اینكه همین دیروز پیغمبر آمد گفتش كه روی همین منبر، همین منبر دیروز پیغمبر یك روز قبل از فوتش، یك روز قبل از فوتش پیغمبر آمد و جریان غدیر را یادآور شد و فرمود: انی تاركم فیكم ثقلین كتاب الل ه و عترتی همه اینها همین دیروز پیغمبر بیان كرد اینها عجیب است اینها همه برای ما عبرت است برای امروز ما برای همین وضعیت ما خیال نكنید جریان امیرالمؤمنین یك جریانی تمام شد جریان امیرالمؤمنین یك الگوی تاریخی است و تاریخ همیشه تكرار می‌شود برای همه افراد هم تكرار می‌شود و برای همه شخص و در همه زمان در هر وضعیت روی چه اساسی من باید بیایم با این بیعت كنم آخر روی چه اساسی علمش از من بیشتر است، تقواش از من بیشتر است سابقه جهادش در اسلام از من بیشتر است اینكه همه‌اش فراری بود و آخر جبهه را داشت می‌گفت ما پشت جبهه را داریم همین وقتی كه در جنگ احد شد اینها فرار كردند سه روز بعد آمدند به مدینه تازه فرستادند ببینند اوضاع چطور است اینها، اینها به همین كیفیت بودند كدام یك از معیارها و ارزشها وجود دارد كه ما بر آن اساس دین و دنیای خود را به این بسپاریم چه معیاری؟ هیچ معیار وجود ندارد فقط ریش سفید دراز و عمامه بزرگ همین، هیچ چیز دیگری وجود ندارد ابی‌بكر فقط همین را داشت دیگر در یك نامه‌ای كه برای پدرش می‌نویسد، می‌نویسد چون من از همه مردم بزرگتر بودم و سنم بیشتر بود مردم مرا به خلافت انتخاب كردند آن جوابش را می‌دهد گوساله من كه از تو سنم بیشتر است البته چرا من را انتخاب نكردند خود پدرش ابی‌بكر را ردّ می‌كند هیچی برای ریش سفید و همین چون پدرزن پیغمبر بوده و سنش زیاد است و خوب مسئول آن توطئه‌ای بوده كه در همان زمان پیغمبر این توطئه در حال شكل‌گیری بوده و ثمرات وقیح و قبیح و خیانت بار خودش را بعد از فوت رسول خدا نشان داد امّا می‌گویند نه ما هیچ حسابی سرمان نمی‌شود باید بیعت كنی آنوقت این امیرالمؤمنین می‌آیند دستشان را

 می‌زنند به دست ابی‌بكر و این را به عنوان بیعت می‌پذیرند و حضرت هیچ نمی‌گوید و تازه مشكلات از اینجا شروع می‌شود چه نحوه صبر می‌كند كه اینها حالا همه بماند همین وضعیت برای همه ما اتفاق می‌افتد چنانكه اتفاق افتاده آقا باید فرض كنید كه با این شخص بیعت بكنید آخر چرا باید بیعت كنیم مرجع تقلید ماست نامه‌ای دارد؟ فرض بكنید از پیغمبر نامه‌ای دارد در قرآن اسمش آمده در روایت اسمش آمده ظهوری دارد آخر چه دارد؟ آقا هیچی حالیمان نیست آقا باید بیعت كنید چشم خداحافظ شما. در همه مسائل در همه قضایا در همه امور در تمام روابطی كه وجود دارد و برای هر شخصی ممكن است حتی در هر روز از زندگی او این مسئله تكرار بشود كیفیت وقوف در برابر حقّ این مسئله مسئله مهمی است این قضیه‌ای است كه بارها بنده تذّكر دادم كه وقتی تا مادامی كه ما این مطلب را در وجود خود زنده نگه داریم و شاداب در طریق هستیم و هر وقت احساس كردیم از مقابله با حقّ فرار می‌خواهیم بكنیم آن موقع به فكر بیفتیم كه چه بر سر ما دارد می‌آید این مطلب را دائماً باید با خود تمرین كنیم تفكّر ساعة خیر من عبادت سبعین سنه یعنی این همیشه انسان موقعیت نفسانی خود را در قبال حقائق بیاید بررسی كند و ببیند كه چقدر می‌تواند در ارتباط با حقّ پذیرش داشته باشد خودش را در آن واقعیت قرار بدهد اگر چه واقع نشده خودش را جای دیگران بگذارد، خودش را در یك واقعه قرار بدهد در عالم تخیل، در عالم تخیل كه وقتی در آن واقع قرار می‌گیرد پذیرش برای او آسان باشد راحت باشد چون تمام این مسائل برگشتش به یك كیفیت تصمیم‌گیری نفس است نفس این نحوه تصمیم می‌گیرد یا نه والا در عالم خارج قضایا به یك نحو است مهم این است كه این نفس به چه طرفی گردش پیدا كند فقط همین مهم است خوب انسان این را می‌تواند بدون آن واقعه هم تصوّر كند می‌تواند، می‌تواند این مطلب را در خودش تحقق بدهد درست پس بنابر این اگر انسان این دنیا را با مراقبه و با جدیت طبق دستوری كه بزرگان دادند و اولیا دین انجام داد آن صفات كمالیه پروردگار را به فعلیت می‌رساند والا در همان مرتبه اجمال باقی می‌ماند، این مسئله كیفیت تأثیری است كه فعل بر نفس می‌گذارد. بنابراین این نحوه تكوین این نحوه نحوه‌ای است كه پروردگار قرار داده و تأثیری كه نفس می‌گذارد فعل می‌گذارد بر نفس این تأثیری است تكویناً نه اعتباراً قراردادی نیست این كه بعضی‌ها در این آیه شریفه این مطلب را مطرح می‌كنند كه الا لَهُ الخَلْقُ وَ الْامر ج كه امر خلق همانطوری كه در دست پروردگار است در عالم تكوین به هر كیفیتی می‌خواهد انجام بدهد امر چون عالم تشریع است آن هم به دست پروردگار است امروز یك مطلبی را حلال می‌كند فردا حرام می‌كند بدست پروردگار است امروز این را واجب می‌كند فردا وجوب را برمی‌دارد این مطلب صددرصد غلط است مسئله عالم تشریع و همینطور عالم تكوین مسئله اولًا بر اساس حب و بغض نیست یعنی خدای متعال همانطور مانند ما كه افعالمان منشأ حبّی و منشأ بغضی دارد و بعضی از افعال‌

 به واسطه محبت و بعضی از افعال به واسطه عداوت و به واسطه ارتباطات نامناسب نفسی در خارج تحقق پیدا می‌كند اینطور نیست زیرا خدای متعال نفس ندارد پس بنابراین افعال پروردگار از محدوده نفس فراتر است همینطور افعال پروردگار دل بخواهی نیست ما در افعال خودمان و در كردار خودمان یك عملی را می‌توانیم به این نحو انجام بدهیم و هم می‌توانیم به یك نحو دیگری انجام بدهیم این را می‌گویند دل بخواهی و هیچ مزیتّی برای این نیست من الان این لیوان را می‌توانم را در این جا قرار بدهم می‌توانم در جای دیگر قرار بدهم بدون هیچگونه مزیتی تصّور این متكلّمین و اینگونه از افراد بر این است كه خدای متعال تشریعی را كه كرده است و دینی را كه آورده است دین دل‌بخواهی است دلش خواسته می‌توانسته غیر از این انجام ندهد می‌توانسته نحوه دیگری انجام بدهد دلش خواسته كه نماز مغرب را سه تا كند می‌توانسته چهار تا كند به جا جای نماز مغرب و عشا را عوض كند نماز عشا را سه ركعت و نماز مغرب را چهار تا كند می‌توانسته جای نماز صبح را با نماز ظهر عوض كند و نكرده دل بخواهی است و می‌گوید باید این را انجام بدهی و چون من اعلا هستم و چون من قهار هستم و چون من قادر هستم اگر انجام ندهید پدرتان را هم در می‌آورم تفكر این افراد از دین و از شرع این است كه یك سلسله احكامی را كه رئیس یك اداره برای كاركنان آن اداره وضع می‌كند خدای متعال هم مانند همین كیفیت برای افراد وضع كرده و بر اتیان اینها ثواب مقرر كرده است و بر عدم اتیان اینها عقاب مقرر كرده است و كسی هم جرأت تخلف ندارد این تصوّر، این تصوّر صددرصد اشتباه است زیرا خدای متعال تشریعی را كه می‌كند بر اساس تكوین است فِطرَتَ الل هِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها لا تَبْدیلَ لِخَلْق الل ه بعد می‌فرماید: ذلِكَ الدّینُ الْقیم (سوره الرّوم آیه ٣٠) ما دین را بر اساس آن فطرت و آن شاكله وجودی قرار دادیم كه در عالم تكوین افراد را از آنها متكوّن كردیم یعنی همانطوری كه فطرت و شاكله وجودی انسان به همین كیفیت است آن دین طبعاً با این باید بخواند هماهنگی باید داشته باشد و اینكه در بعضی از احكام ما می‌بینیم نسخ واقع شده فرض كنید در مسئله قبله كه خوب مردم اوّل و رسول خدا به اتفاق مسلمین اول به سمت بیت‌المقدس نماز می‌خواندند بعد قبله برگشت به سمت كعبه یا فرض كنید در بعضی از احكام در زمان صدر اسلام واجب بوده و بعد تغییر پیدا كرده یا اینكه در بعضی از آنها داریم در زمان ظهور حضرت بقیةالل ه ارواحنا له‌الفداء دوباره بر می‌گردد تمام اینها و همینطور كیفیت شرایع و ادیان در امم گذشته بر اساس نحوه وجودی خود آنها انجام گرفته و آن در زمان ادیان گذشته بودیم ما با این كیفیت و با این نحوه از وجودی حكم آنها را نداشتیم توّجه كنید این مسئله خیلی مسئله دقیق‌

 است این كه الان افراد در علّت اینكه الان از نصارا نصرانیت پذیرفته نمی‌شود چیست؟ علّت اینكه از یهود الان یهودیت پذیرفته نمی‌شود چیست؟ این نه این است كه آنها الان به دین و آئینی غیر از آئین و شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبیینا و آله و علیهم السّلام اینها متمسكند بلكه این است كه آنها تغییر كردند و این نحوه از وجودی با این سنخ از احكام دیگر جور در نمی‌آید الان باید این نحوه از احكام برای این فرد تدوین بشود مثل اینكه شما برای اطفال خودتان در شرائط مختلف سنی احكام مختلف وضع می‌كنید طبعاً آن تكالیفی كه به یك بچه دوازده ساله یا پانزده ساله بار می‌كنید به یك فرزند سه ساله یا چهار ساله تان آن احكام را نمی‌گوئید آن یك سنی دارد و یك اقتضائی دارد و آن شخصی كه به ده سالگی رسیده است یك جور و بیست سالگی و همینطور بیاید بالا چطور كه در احكام شرع هم مسئله بر همین اساس است اختلاف بلوغ در مراتب مختلفه احكام ناشی از همین جاست برای نماز یك سن بلوغ داریم برای مسائل كیفری و قصاص یك سن بلوغ داریم برای مسائل معامله و تجارت یك سن دیگری از بلوغ داریم اینها بخاطر كیفیت تفكّر و رشد تعقل افراد است در سنین مختلف كه تكالیف و احكام مختلفی بر این اساس تعلّق می‌گیرد این هم همینطور است روی این جهت نمی‌تواند هیچ حكمی از احكام نمی‌تواند با كیفیت تكون نفسانی ما منافات داشته باشد اگر منافات داشته باشد باید بدانیم كه این حكم خلاف است اگر ما یك عملی را انجام بدهیم و بدانیم كه كدورت نفسانی برای ما پیدا شد باید بدانیم این عمل خلاف است اگر چه از نقطه نظر ظاهر گفتند اشكالی ندارد بدانیم یك جای این قضیه اشتباه است اگر ما یك عملی را انجام دادیم كه از نظر ظاهر مجتهدی حكم به حلیت او كرده بود امّا دیدیم این عمل جلوی حضور قلب نماز ما را گرفته است جلوی قرائت قرآن را می‌گیرد كدورت و قبض نفسانی برای ما بوجود می‌آورد باید بدانیم این عمل حرام بوده گر چه از نقطه نظر ظاهر آن مجتهد نتوانسته است حرمت این عمل را و این حكم را استنباط و اجتهاد كند یا اینكه حداقل كراهت شدید داشته و نباید ما انجام بدهیم زیرا نفس قبض و نفس كدورتی كه این معیار برای تأثیرپذیری نفس است این نفس كدورت ملاك می‌شود كه انسان متوّجه بشود این عمل در راستای رشد او دارد انجام می‌گیرد یا در راستای تنزل او دارد این انجام می‌گیرد باید ترك بكند ترك نكند سرش كلاه رفته، سرش كلاه رفته بر هم نمی‌گردد درست این می‌شود تأثیر و كسی هم نمی‌تواند عوض كند رسول خدا هم نمی‌تواند این احكام را عوض كند رسول خدا كه نمی‌تواند یك جریان طبیعی را از آن جریان طبیعی خودش برگرداند كاری كه رسول خدا می‌كند و كاری كه ائمه علیهم السّلام انجام می‌دهند و همینطور اولیا الهی، حركت دادن مردم است بر طبق همان جریان طبیعی و آن جریان مناسب و ارتباطی كه بین فعل و بین تأثیرات او بر نفس در طریق رشد و در طریق صلاح باید انجام بگیرد نمی‌تواند از پیش خودش برگرداند

 نمی‌تواند از پیش خودش كم و زیاد كند راجع به یك مسئله‌ای مدتها بود كه من با مرحوم آقا صحبت می‌كردم و مطلب برای من آنطور كه باید و شاید روشن نمی‌شد از این قضیه مدتّها گذشته بود یك روز به اتفاق در یك سفری كه مرحوم آقا به قم مشرّف شده بودند راجع به یك قضیه‌ای ما هم پس از ایشان آمدیم در اینجا و یك چند روزی با ایشان در همین قم بودیم در آن ایامی بود كه ما در مشهد سكونت داشتیم یك روز صبح مرحوم آقا فرمودند: فلانی من دیشب یك خوابی دیدم اشاره به آن مطالبی كه قبلًا بین ما ردّ و بدل شده بود اشاره به آنها نكردند فقط همین مرتجلًا یعنی بدون مقدمه فرمودند: من فلانی یك خوابی دیدم مفهومش را برای ما تعیین كردند شاید اصلًا خود خواب هم جنبه مفهومی و عقلانی داشته نه جنبه صوری و تصویری اینطور برای من نشان داده شد كه اگر از آن خط مشیی كه برای من ترسیم شده و از آن نحوه تكلیفی كه برای من در ارتباط با افراد بیان شده سر سوزنی بخواهم از خود كم یا زیاد كنم مصداق همان آیاتی خواهم شد كه خدای متعال در قرآن كریم برای رسول خدا آن آیات را فرستاده‌ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ‌ (سوره الحاقه آیات ٤٤ تا ٤٦) اگر بخواهد این رسول خدا از پیش خودش یك مطلبی را به ما بگوید كم كند یا زیاد كند ما با دست قدرت و قهاریت خود چنان او را می‌گیریم كه هیچگونه راه فراری برای او وجود نداشته باشد كدام رسول خدا؟ همان رسول خدائی كه شق‌القمر می‌كند همان رسول خدائی كه به یك اراده‌اش تمام عالم وجود را كن‌فیكون می‌كند امّا اینها هیچكدام در قبال مقام غیرت و مقام قهاریت و كبریایت پروردگار حساب نمی‌آید به اندازه بال پشه‌ای تمام اینها به حساب نمی‌آید شق‌القمر می‌كنی به جای خود خورشید را بر می‌گردانی به جای خود عالم را زیر و رو می‌كنی به جای خود سنگ‌ریزه را به شهادت در می‌آوری به جای خود حیوان و حیه و مار را به شهادت در می‌آوری مگر این كارها را پیغمبر نمی‌كرد به جای خود هر كاری را كه بخواهی انجام بدهی به جای خود امّا اگر بخواهی یك كلمه زیاد كنی چنان می‌گیریم تو را در دست قدرت كه امكان هیچ نفس كشیدنی برایت نماند ثمّ بعدش چه؟ لقطعنا منه الوتین آن رگ حیاتی او را قطع می‌كنیم خیال كردید این مطلب به همین آسانی است پیغمبر هر كاری بخواهد بكند نه! طبق و تمام اینها حكایت از این می‌كند آن شق‌القمر مال این نبوده آن برگرداندن شمس مال این نبوده آن تصرفاتی كه دارد می‌كند هیچكدام مال پیغمبر نبوده توّجه كنید مال كی بوده؟ مال پروردگار بوده این می‌شود مقام توحید در مسئله توحید یك مؤثر بیشتر وجود ندارد و یك سبب بیشتر وجود ندارد اینها همه مال ما است كه ما وضعیت خودمان را بفهمیم هیچی وجود هر كاری ما در این دنیا بكنیم به كاری كه پیغمبر كرد

 می‌رسد از نظر اهمیت و عظمت می‌رسد؟ هر كاری كه ما انجام بدهیم درست خدا به، مرحوم آقا به من فرمودند: به من در خواب گفتند اگر بخواهی یعنی مواظب باش حواست را جمع كن ما از پیش خود نمی‌توانیم یك حرفی را عوض كنیم كم كنیم زیاد كنیم نه، یك مقداری كم و زیاد كنیم هم آنچه را كه برای رسول خدا در قرآن گفت برای تو اجرا خواهیم كرد این می‌شود چه؟ این می‌شود ولی خدا. تازه این می‌شود ولی خدا. ولی خدائی كه از خود هیچ ندارد. ولی خدائی كه از خود اختیار كم و زیاد ندارد آن وقت با این دید باید نگاه كرد با این دید باید مطالب را بررسی كرد این مسئله راجع به خصوصیت و كیفیت تأثیرهائی است كه فعل بر نفس دارد با این دیدگاه یك انسان و یك مؤمن عملی را كه انجام می‌دهد در مقام توقّع و در مقام انتظار است یعنی می‌خواهد اثر عمل و اثر فعل را ببیند نماز می‌خواند می‌خواهد اثر نماز را مشاهده كند، روزه می‌گیرد می‌خواهد اثر روزه را در خود ببیند و اشكالی هم ندارد نه اینكه حالا یك چیز خلافی است بالاخره عامّه مردم در همین زمینه هستند مشوّق و ترغیب كننده برای عمل در میان عامّه مردم خوب همین است دیگر نماز می‌خوانند كه آن دنیا به آنها حورالعین به آنها بدهند روزه می‌گیرند كه آن دنیا نمی‌دانم غلمان و چیزهای دیگر به آنها بدهند حج انجام می‌دهند بخاطر اینكه آن دنیا به چه منافع و ثوابهائی برسند تمام كارهائی كه در این دنیا انجام می‌دهند انفاق می‌كنند برای اینكه ده برابر صدبرابر نمی‌دانم هر چه بر طبق موارد مختلف در آن دنیا نصیب داشته باشند اگر به آنها بگویند این انفاقی كه می‌كنی آن دنیا چیزی به تو نمی‌دهیم دیگر دست تو جیبش نمی‌كند اگر بگویند نمازی كه می‌خواهی بخوانی در آن دنیا خبری نیست از حورالعین هیچ خبری نیست آنجا چه كار می‌كند نماز را تعطیل می‌كند می‌گوید نماز دیگر چه فائده‌ای دارد تمام زحمت و تمام عمل در این دنیا برای رسیدن به منافعی است كه بر این منافع وعده داده شده این عمل، عمل مردم است خوب این یك مرتبه است امّا از این مرتبه بالاتری هم وجود دارد نگاه دوّم و دیدگاه دوّم به این روایت و به این فقره از كلام امام صادق علیه‌السّلام كه حضرت می‌فرماید: جمله اشتغال مؤمن این است كه خودش را در تحت اطاعت اطاعت پروردگار در بیاورد و از نواهی پروردگار كفّ نفس كند یك مسئله بالاتری است و او این است كه خود را در مقام عبودیت دارای اختیار و دارای اراده دیگر نبیند چون مخالفتی را كه انسان می‌كند در دیدگاه اوّل عملی را كه انجام می‌دهد برای خواست بود برای رسیدن به منفعت بود این عمل را انجام می‌دهیم برای اینكه به این منفعت برسیم از این عمل حرام كفّ نفس می‌كنیم برای اینكه به این منفعت برسیم درست در این دیدگاه دوّم اصلًا خواستی دیگر وجود ندارد خدا گفته نماز بخوان چشم. همین. خدا گفته روزه بگیر چشم. همین. بر این روزه چه مترتّب است نسبت به این مسئله دیگر عبد فكر نمی‌كند. بر این نماز چه مترتّب است نسبت به او تفكّر نمی‌كند مقام اطاعت و انتصال را بنده فقط

 بخاطر محبوب انجام می‌دهد و بس. مقام انتصال را فقط چون اوگفته است انجام می‌دهد و بس. اینكه این عمل را انجام بدهد چون او خواسته و خود ما هم مگر نمی‌بینیم این مطلب را وقتی كه بین دو نفر محبت قوی بشود و شدّت پیدا بكند آن چه كه در ذهن محّب نسبت بر محبوب می‌گذرد چیست؟ چه چیزی می‌گذرد عملی را انجام بدهد كه او خوشش بیاید همین دیگر غیر ازاین چیزی نمی‌خواهد همین كه او خوشش می‌آید برای او مطلب تمام است همینكه این عمل مورد رضای اوست دیگر مطلب برای او تمام است دیگر چیز دیگری نمی‌خواهد. دیگر چیزی دیگر غیر از این نمی‌خواهد همینكه او را می‌خواهد مطلب برای او تمام است مسئله دیگری را در اینجا مطرح نمی‌كند سالك در مقام عمل به مرتبه باید برسد كه بر خود آن عمل دیگر حسابی باز نكند. من این عمل را به این نحو صحیح انجام می‌دهم تا اینكه به این نكته برسم این حساب باز كردن روی عمل است روی كار است باید عملش را درست انجام بدهد امّا نه اینكه حساب باز كند باید عملش را درست انجام بدهد امّا نه اینكه برای این یك توقعی را در نظر داشته باشد به قول خواجه می‌فرماید:

مباش بی می‌و مطرب كه زیر طاق سپهر \*\*\* بدین ترانه غم از دل توانی كرد

 می و مطرب منظور پرداختن به اوراد و به اذكار و انجام دادن اموری است كه موجب جذب جلوات الهی است كه انسان به واسطه این جلوات و جذبات الهی آنچه را كه در این دنیا بر او می‌گذرد راحت و آسان طی می‌كند و كسی كه به این مسائل نپردازد دنیا بر او سخت می‌شود، دنیا بر او تنگ می‌شود مصائب و ناگواریهای دنیا او را در بر می‌گیرد و او را خسته می‌كند و زده می‌كند و دل سرد می‌كند و دل شكسته می‌كند و در آن گرداب و غرقاب این حوادث او را غرق می‌كند خواجه می‌گوید: نه نمی‌توانی تو این كار را انجام بدهی تو باید با این اذكار و با این توّجه و این جذبه این جلوات مطالب برای تو راحت می‌شود این كار را انجام دادی به نتیجه نرسید می‌خندد عجب این دارد می‌خندد این كار را انجام داد شد به نتیجه رسید خوشحال نمی‌شود، این كار مورد توقّع بود ولی سرانجام پیدا نكرد، نكرد كه نكرد برای هزار نفر سرانجام پیدا نمی‌كند ما هم می‌شویم هزار و یكمی جای دوری نرفته این مسئله به این نحو شد. خوب شد كه شد چرا؟ چون او به دنبال مطلب دیگری است او به دنبال هدف دیگری است او این اعمال را فقط از باب تكلیف دارد انجام می‌دهد خدا گفته انجام بدهیم داریم انجام می‌دهیم همین. آنچه كه مقصود سالك است و بالاترین مقاصد است و بالاترین اهداف است همان جنبه عبودیت اوست خدایا ما را عبد قرار بده این عبودیت هیچی دیگر از تو نمی‌خواهیم البتّه این مسئله یك وقتی كه موجب این نشود كه از سایر مسائل انسان غفلت كند

 بسیاری از رفقا و دوستان این مطلب را به من متذّكر شدند كه این كه شما می‌گوئید كه انسان دعا نكند و چه نكند این است كه انسان هیچ دعا انجام ندهد؟ بطور كلّی ترك كند این خلاف روشی است كه ما می‌بینیم خلاف آن چیزی است كه در روایات است خلاف آن چیزی است كه در قرآن است مسئله اینطور نیست خود بنده، خود بنده در طول ارتباط با بزرگان این مطلب را می‌دیدم كه آنها دعا می‌كردند برای فرزندانشان برای دوستان و رفقایشان برای افراد اینها دعا می‌كردند خود مرحوم آقا در یكی از نامه‌هائی كه برای بنده نوشته بودند در زمان سابق در یك سفر حجّ كه مشرف شده بودند در همان زمان سابق در آنجا این عبارت بود دیشب در حجر اسماعیل حدود نیمساعت سر خود را بر جدار بیت نهادم و به تك تك شما ورفقا و دوستان دعا كردم ببینید یك ولی خدا یكی از دعا برای چه می‌كند؟ دعا برای سعادت می‌كند، دعا برای گشایش می‌كند، دعا برای علم می‌كند، دعا برای تمام اینها به جای خودش محفوظ امّا آنچه كه واقع مسئله می‌گذرد آن چیست؟ آن همان جنبه عبودیت است آن منظور بنده در این مطالبی كه گفته شده بود است كه انسان برای همه مسائلش خوب باید دعا كند از خدا باید بخواهد از كی بخواهد خدایا علم ما را زیاد كن، خدایا گشایش به ما بده، خدایا سعادت به ما بده، خدایا عافیت به ما بده مریضها را شفا بده امَّنْ یجیبُ مُضطَرَّ اذا دَعاهُ وَ یكْشِفُ السّوء (سوره نمل آیه ٦٤) پس برای چیست؟ اینكه حمد بخوانیم برای شفای مریض پس برای چیست؟ اینكه برای مرضا دعا كنیم مرضای جسمی، مرضای باطنی پس چیست؟ اینكه برای گرفتاریها دعا كنید پس تمام اینها به جای خودش محفوظ است ولی صحبت در این است كه در نهایت قضیه آنچه كه محوریت افكار و سرّ و ضمیر و نفس ما بر او قرار گرفته است او عبارت است از خواست و اختیار و مشیت پروردگار باشد این مطلب باید مورد توّجه باشد اگر این مسئله مورد رعایت قرار نگیرد خوب جوابش چه می‌شود؟ به ما این را می‌نویسند آقا مگر نگفتید دعا كنیم مثلًا فرض كنید كنكور قبول بشویم چرا نشدیم؟ خوب نشدی كه خوب نشدی صلاح، آقا مگر نگفتید دعا كنید مریض ما شفا پیدا می‌كند پس چرا فوت كرد خوب صلاح بوده بمیرد دیگر آقا مگر شما نگفتید دعا كنیم گشایش پیدا می‌كنیم پس چرا هنوز زیر بار قرضیم، آقا چرا، اینها همه برای چیست؟ همه برای این است كه آن محوریت فراموش شده آن محوریت و اصل و اساس برای دعا كه غلبه و خواست مشیت پروردگار بر خواست و مشیت ماست او در این دعاها فراموش شده او منظور نظر بنده بوده كه باید انسان یك دعا داشته باشد و آن عبارت است از مقام عبودیت البتّه خوب برای مریض هم باید شخص دعا كند برای نمی‌دانم موتا هم باید دعا كند برای گرفتاریها هم انسان باید دعا كند درست شد در این وضعیتی كه انسان دعا كند آنگاه خدای متعال آنچه را كه برای ترقّی او و رشد اوست انجام می‌دهد برای رشد اوست انجام می‌دهد ولو اینكه مخالف با همین نظر ظاهری او باشد با

 همین توقّع او باشد و كم له من نظیر كه اینقدر راجع به این مسئله از بزرگان و از اولیا موارد و حكایاتی نقل شده است كه چه بسا كارها و توقعاتی را كه و تخیلات و دعاهائی را كه افراد انجام می‌دهند اینها این دعاها بر خلاف مصلحت آنها و بر خلاف است نفس آنها نفسی است اگر بخواهد این عمل انجام بگیرد آن نفس توقف می‌كند حركت نمی‌كند نفس آن، همین برای یك فرد دیگر اشكال ندارد امّا نفس این شخص به یك كیفیتی است كه اگر این گشایش بخواهد برای او باشد جلوی رشد او را می‌گیرد و اگر انسان بر این قضیه مطلع بشود خودش پیشاپیش استقبال می‌كند امّا صلاح نیست كه مطلع بشود اگر مطلع بشود كه فائده ندارد خوب می‌داند الان، فرض كنید كه من باب مثال شما بدانید الان اگر بخواهید مسافرت كنید به فلان شهرستان و خیلی هم مایلید و در آنجا یك مجلسی است یك جربانی است دوستانتان را ببینید تفریحی بخواهید انجام بدهید اگر بخواهید در آنجا شركت كنید با تمام شوق و رغبت و اشتیاقی كه دارید فرض كنید كه در آنجا وسیله شما در آن موقعیت خطرناك سقوط می‌كند و شما به درّه ساقط می‌شوید و از دنیا می‌روید درست شد اگر برای شما این مسئله روشن بشود یا در مكاشفه روشن بشود یا در خواب روشن بشود كه این سفر شما با این پدیده روبرو است درست، اگر صد میلیون به شما هم بدهند نمی‌روید كی برود مگر دیوانه است كسی برود مگر كسی دیوانه است بخواهد برود كسی كه بداند اگر اینجا را برود در خطر می‌افتد درست شد حالا اگر برای شما روشن بشود و نروید هنر كردید دیگر هنر نكردید این كه انسان عبور می‌كند در وقتی است كه پا روی نفس بگذارد و با عدم اطلاع از عواقب این عمل را انجام بدهد آنجاست كه حركت می‌كند اگر اطلاع داشته باشد فائده ندارد هر بچه هم این را نمی‌كند بچه هم باشد این كار را انجام نمی‌دهد مگر یك شخصی دیوانه باشد درست شد لذا خدای متعال حقائق اشیا را از این نقطه نظر بر ما مخفی كرده است كه ما در مقام انتصال و اطاعت موجب رشد نفسانی خودمان بشویم پرده‌های جهل به واسطه سركوبی نفس آن پرده‌ها كنار برود امّا در مقامی كه خود نفس رغبت داشته باشد خود نفس اشتیاق داشته باشد خوب در آن مقام رشد وجود ندارد از این جهت امام صادق علیه‌السّلام در اینجا می‌خواهد این را بفرمایند شخص وقتی به مقام عبودیت می‌رسد كه تمام اشتغالش و تمام كارهایش این دیگر از مرتبه نفس بیرون آمده باشد این كار را انجام بدهم بهتر است یا نه دیگر در كارش نباشد وقتی انسان خودش را كنار گذاشت و خود را مملوك دیگری دید و خود را عبد دیگری دید و برای خودش دراینجا حساب باز نكرد طبعاً كارهایش آن خواهد شد كه او خواهد طبعاً افعال او به همان كیفیتی خواهد شد كه او می‌خواهد دیگر از تمركز روی یك عمل باز خواهد داشت یادتان رفته حكایتی را كه‌

 مرحوم آقا در روح مجرد در مورد آقای حدّاد حكایت كردند وقتی كه در منی با آن فرد عالم برخورد كردند كه آمده بود و اظهار ناراحتی می‌كرد و این چه وضعی است و این چه اوضاعی است نمی‌دانم اینجا مناست و گوسفند می‌كشند و نمی‌دانم احراممان خراب می‌شود و نمی‌دانم این مردم می‌آیند می‌نشینند و آن نمی‌دانم فرض كنید كه آثار چیز بر این احرام بار می‌شود و آن یكی گوسفند می‌كشد نمی‌دانم حوله احرام ملبس می‌شود امثال و ذلك این دیگر چه احرامی است دیگر این دیگر چه توجهی است دیگر و چه ناراحت شده بود به هم ریخته بود اوضاعش به هم ریخته بود حجّ را داشت بر خودش خراب می‌كرد آثار حجّ را دیگر در وجود خودش عین همان كاری كه الان دارند می‌كنند، عین همان كاری كه الان دارند می‌كنند حاجی الان باید بلند شود برود با توّجه و با حضور قلب باید برود طواف را انجام بدهد سعی را انجام بدهد من نشسته بودم دیدم یك شخصی آمده خیلی مضطرب آقا كه چه كنم از بین رفت همه چیزم. چه شده؟ آقا داشتم طواف انجام می‌دادم یكی آمد شانه مرا آمد از من شانه مرا برگرداند به این سمت یك مقداری و من حركت كردم رفتم حالا آمدم می‌گویند آقا اصلًا طوافت باطل است و نمی‌دانم سعی و گفتم برو آقا جان طوافت از طواف من هم قبول‌تر است در روز قیامت من ضامن بر اینكه گفت آقا می‌گویند شانه گفتم تو دور من چهار دور هم چرخ هم بزنی طوافت قبول است اشكالی ندارد این حرفها چیست درمی‌آورند به این نحو آن حالت نفسانی و حالت روحی حجّ را ما می‌گیریم و به جای او تشویش و اضطراب و دلهره و كدورت و شكّ و شبهه و یك انبانی از تأثرات و شكوك همراه با آن شخص به وطنش می‌فرستیم این حجّ شد؟ صد سال آدم نرود بهتر است یك همچنین درست اولیا آمدند راه را باز كنند مسیر را باز كنند راه انسان را به خدا نزدیك كنند راه انسان را به خدا نزدیك كنند من یك وقتی در یك جائی بودم یك شخصی از آقایان كه از منتسبین به بعضی از افراد هست و آن شخص هم الان حیات دارد و فردی است كه خیلی معنون و موجهه و معروف و مشهور و بله در این زمینه‌هاست آن می‌گفت ما با ایشان به حجّ رفتیم یا به عمره می‌گفت رفتیم از جدّه رفتیم برای جحفه و در جحفه محرم شدیم حالا یك شخص پیرمرد فرض كنید كه در آن وقتی كه این قضیه را نقل می‌كرد هشتاد هفتادوپنج هشتاد سال از سنّ ایشان گذشته یك شخصی كه صاحب رساله و صاحب تقلید و امثال و ذلك می‌گفت، می‌گفت همینكه ما احرام را بستیم یك مرتبه دیدم رنگ این آقا عوض شد شروع كرد بدنش به لرزیدن همینطور ناراحت گفتم آقا چه شده؟ چرا اینطور شدی؟ گفت من الان دارم این فكر را می‌كنم حالا كه احرام را بستم چطوری از این احرام در می‌آیم. می‌فهمید یعنی چه؟ یعنی یك وقتی چه جوری می‌شودحالا این احرام را بستیم گفتم به او پیرمرد می‌گفتی در نیامدی كه نیامدی مگر می‌خواهی ازدواج كنی كه حالا از این احرام حالا چه طوری می‌خواهی در بیایی فرض كن تا آخر عمرت در احرامی حالا چه طور می‌شود حالا می‌گوید چطوری از این احرام در

 می‌آیم با این وضعهائی كه می‌بینم با این شكهائی كه وجود دارد با این كارهائی كه اگر انسان بخواهد انجام بدهد با این مبطلات احرام كه ممكن است باشد با این وضعی كه می‌آید این چه جوری می‌شود حالا این ماتم گرفته هنوز احرام حوله را روی سرش نینداخته دارد می‌لرزد از اینكه چه جوری این احرامش را تا آخر به سلامت حالا فرض كنید كه تا عصر هم بیشتر نیست مگر اعمال عمره چه قدر طول می‌كشد، چقدر طول می‌كشد؟ دارد در این تردید به سر می‌برد حالا متوّجه شدید اوضاع چه خبر است. هفتاد سال هشتاد سال از سن یك نفر بگذرد كه شخص در تمام مسائل و روایات و فلان و بالا و پائین و غور و اینها كرده باشد خودش یك عمل می‌خواهد انجام بدهد هنوز نمی‌تواند مانند یك نفر عادی، عادی خیابانی بلند شود بیاید این عمل را انجام بدهد درست، این را می‌گویند سیر قهقرا. آنچه را كه تا به حال بوده است در بُعد از خدا پیموده شده آقای حدّاد چه فرمودند به آن شخص گفتند چه خبر است؟ همه چیز را به هم ریختی همه دنیا را نجس كردی همه دنیا را به هم ریختی همه دنیا را، چه شده حالا، یك خورده حالا یك ترشحی شده به تو بگیر بنشین بابا بنشین كارت داریم بنشین آن نشست فرمودند یك شخصی رفته بود پیش یك بزرگی خواندید دیگر رفته بود پیش یك بزرگی گفت استادتان چه به شما یاد داده چه تعلیمتان كرده گفت: امرها بالالتزام بالطاعات و الاجتناب عن الذنوب ما را امر كرده كه دقیقاً سر ساعت فلان كار را انجام بدهیم فلان عبادت را انجام بدهیم فلان عمل خیر را انجام بدهیم اینطرف و آنطرف هیچ تكانی هم نخورد قضیه و از گناهان هم بپرهیزیم مواظب باشیم كاملًا او در جواب گفت: تلك مجوسیة محضة؛ هلّا أمركم بالتبتّل إلی الل ه والتوجّه إلیه برفض ما سواه؟! چرا به شما نگفت كه از خودتان بیرون بیائید چرا به شما نگفت كه دیگر غیر از او چیزی نبینید چرا به شما نگفت كه افكارتان را به جای اینكه متوّجه به تأثیر و تأثرات ظاهری در اعمال و عبادات كنید به او توجه كنید دیگر اصلًا نگاه نكنید چرا به این شما را امر نكرد ببینید این مقام، مقام عبودیت است امام صادق می‌خواهد انسان را به این مقام ببرد یعنی عبد اینكه همه اشتغالش منحصر باشد یعنی از خودش دیگر بیرون بیاید بدی و خوبی را در اعمال نبیند او گفته است انجام می‌دهم، او گفته است انجام می‌دهم، او گفته است این كار را انجام می‌دهم او گفته است نه اینكه این چه اثری دارد این را انجام می‌دهم برای این كه این اثر را داشته باشد كه اگر ندید در مقام بر بیاید چه شد؟ چرا نشد؟ درست، چرا پس اینطور نشد؟ عبد آن عبدی است كه در مقام اطاعت خود را دیگر نبیند كه این عمل برای رسیدن به اوست به قول خواجه در اینجا خیلی عالی می‌فرماید این شعر الان به ذهنم آمد از ایشان‌

ولی تو تا لب معشوق و جام می‌خواهی‌ \*\*\* طمع مدار كه كار دگر توانی كرد

 بله انسان باید برای رسیدن به او اهتمام داشته باشد امّا این یك مرتبه‌ای دارد از این مرتبه به بعد دیگرخواست باید برود كنار، عمل را انجام می‌دهم برای اینكه از آنجا جاذبه‌های الهی بیاید بارقه‌ها بیاید پس برای این شد بلند می‌شوم این كار را انجام می‌دهم برای اینكه حالم خوب بشود برای حال انجام دادی به حجّ می‌روم برای اینكه وضعم دگرگون بشود برای وضع رفتی پس تو حجّ انجام ندادی تو تا لب معشوق وصل او را می‌خواهی و جام او را می‌خواهی و استفاده از آن شرابهای معنوی را برای خودت می‌خواهی طمع مدار كه كار دگر توانی كرد نه به آنجائی كه بزرگان رفتند نمی‌رسی باید از خود بیرون بیائی باید دیگر در خود چیزی را نبینی احساس نكنی آن مقام عبودیت كه در تو پیدا شد آنوقت آن زمانی است كه مرحوم آقا فرمودند: انسان می‌رسد به یك جا می‌بیند همه كارها را كه انجام داد همه را از خودش سلب كرده اوّل خوب نظر به افعال داشت بعد خوب عمل به عوام آن نظر را برداشت بعد تسلیم پروردگار شد آمد، آمد به یك جا كه می‌رسد در آنجا كه می‌خواهد دیگر خودش را كنار بگذارد و از خودش بگذرد همه اینها برای آن است دیگر برای این است كه به وصل برسد می‌گوید خدایا عمل را انجام می‌دهم برای اینكه به تو نزدیك بشوم. به آن مرتبه كه می‌رسد می‌بیند دیگر این كار كار او نیست اینجا مرحوم آقا می‌فرمودند: اینجا كار كار امیرالمؤمنین است می‌آید و با آن اكسیری كه دارد مگر راجع به امیرالمؤمنین نمی‌گفتیم راجع به حضرت كه داریم در آن زیارت آن حضرت داریم كه شهادت می‌دهم كه تو اكسیر اعظم هستی آن اكسیری كه می‌آید و می‌زند و آنجا آن ماهیت را برمی‌گرداند و انسان را از آنجا بیرون می‌آورد آنجا دیگر یك جایی است كه انسان احساس می‌كند آنجا نمی‌تواند خودش وبا اراده خودش و با اختیار خودش دیگر در آنجا كاری انجام بدهد انشاءالل ه خداوند قسمت كند و همه ما را مشمول رسیدن به این نعمت عظما قرار بدهد بنابراین آنچه كه از این روایت از این فقره به دست آمد این است كه امام علیه‌السّلام می‌خواهند بفرمایند همانطوری كه این معنا با سائر فقرات تناسب داشته باشد كه انسان در مقام عبودیت باید از خواست خودش دست بردارد وقتی كه خودش را كنار گذاشت و میل خود را كنار گذاشت دیگر نگاه می‌كند هر چه را كه او می‌خواهد انجام می‌دهد همین هر چه را كه او می‌خواهد عمل می‌كند، هر چه را كه او نمی‌خواهد چون او نمی‌خواهد عمل نمی‌كند حالا به نتیجه فكری و تخیلی خودش برسد یا به آن نتیجه نرسد آن دیگر یك مطلب، مطلب دیگری است انشاءالل ه امیدواریم كه خداوند متعال دست همه ما را بگیرد و ما را به این مرتبه كه مورد نظر اولیا اوست ما را برساند.

 اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد